ویرانه نشین مینوی

خجستگی و گجستگی جغد در آثار سرآمدان سبک های مختلف شعر فارسی (فردوسی، خاقانی، نظامی، سعدی و صائب)

دکتر نعیمه متوسلی[1]، دکتر مرضیه ندافی[2]

تاریخ دریافت:. ۹۵/۰۲/۱۲
تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۲/۲۸

چکیده

فرهنگ هر ملتی از مجموعه‌ای باورها و اعتقادات شـــکل گرفته اســـت که به مرور زمان پدید آمـــده و یـــا از فرهنگ‌ها و ملل دیگر وام گرفته شـــده‌اند. در باورهای مردم ایران نیز به تبع دیگر ملل جهان، اعتقاداتی وجود دارند که یا ریشـــه در فرهنگ اصیل ایرانی دارند و یا بر اثر تداخل اعتقادات ملل مختلف با فرهنگ ایرانی به وجود آمده‌اند.

کشـــور ایران در ســـه دوره‌ی زمانی مختلف، مورد هجوم بیگانگان قرار گرفته و علاوه بر ویرانی‌ها و تلفات مادی و جانی بســـیار، از لحاظ فرهنگی نیز تحت تأثیر بوده به طوری که بسیاری از اعتقادات ملل مهاجم، در فرهنگ نژاده‌ی ایرانی وارد شده است. یکی از باورهای غیر ایرانی، اعتقاد به نحوست جغد و منفور شدن این پرنده‌ی زیباست که در فرهنگ اصیل ایرانی، نه تنها گجسته نیست، بلکه مینوی هم هست.

در ایـــن پژوهش، پس از بیان مختصـــری در مورد فرهنگ ایرانی و فرهنگ های دخیل و نحوه‌ی ورود آن‌ها در میان باورهای مردم ایران، به جغد و خجستگی و گجستگی باورهای مرتبط با این پرنده پرداخته شده و تأثیر این باورها در شاهنامه‌ی فردوسی، دیوان خاقانی، خمسه‌ی نظامی، کلیات سعدی و دیوان صائب، مورد بحث و بررســـی قرار گرفته اســـت و در پایان، نتیجه‌ی این پژوهش، رسیدن به اصل و ریشه‌ی اعتقاد ایرانی نسبت به خجستگی این پرنده و میزان تأثیر فرهنگ های دخیل است.

واژه‌های کلیدی: جغد، خجستگی و گجستگی، فردوسی، خاقانی، نظامی، سعدی، صائب.

---

۱ – مدرس، دانشگاه آزاد اسلامی‌واحد دشتستان، برازجان، ایران. n. motevaseli@yahoo. com
۲ – مدرس، مرکز آموزش عالی، واحد استهبان، استهبان، ایران. nadafi_88@yahoo. com

مقدمه

هر کشـــوری در کارنامه‌ی گذشـــته‌ی خود رخدادها و دوره‌هایی را تجربه کرده و پشت سر گذاشته است که بر جایگاه امروز آن تأثیر بسزایی دارد. کهن بوم و بر ایران، مهد تمدن و جایگاه پرورش اندیشـــه‌های بارور و ستودنی است. مام وطن بارها مورد هجوم و یورش بیگانگان قرار گرفته و همواره زخم خورده است؛ اما به سبب جایگاه خاص فرهنگی، پیشـــینه‌ی محکم و استوار تمدن ایران و تلاش‌های بی دریغ بزرگانی چون حکیم فردوســـی، ما همچنان به زبان پارسی ســـخن می‌گوییم و برخی باورها و عقایدمان هنوز هم ایرانی اســـت. البته بر اثر برخی رخدادهای سیاســـی و یورش های نظامـــی، برخی عقایـــد و باورهای ایرانی، جای خود را به عقاید انیرانی داده‌اند و مردم نیز با اصل و ریشه‌ی آن ها آشنایی ندارند.

ایران در عمر چند هزار ساله‌ی خود، سه دوره‌ی مهم تاریخی را طی کرده که علاوه بر تلفات و تأثیرات جانی و مالی، موجبات دگرگونی های فرهنگی را ایجاد کرده‌اند:

۱ – حمله‌ی اسکندر و تداخل فرهنگ یونانی و ایرانی.

۲ – حمله‌ی اعراب و اختلاط فرهنگ و باورهای سامی و عربی و ایرانی.

۳ – هجوم مغول و سرازیر شدن سیل واژه‌ها و باورهای مغولی در ایران.

بسیاری از باورهایی که از دیرباز تا کنون در میان مردم رواج داشته است، ریشه در گذشته‌های بسیار دور و حتی اساطیر یک ملت دارد و برخی از این باورها، همگانی و جهانی هستند. برخی از اعتقادات ایرانیان پس از یورش های نظامی مذکور، با حضور بیگانگان در ایران و تداخل فرهنگی با آن ها، تغییر کرده و حتی در بســـیاری از موارد کاملاً دگرگون شده است.

از جمله‌ی این اعتقادات، باورهای مربوط به جغد اســـت. این پرنده در اســـاطیر و اعتقادات بسیاری از ملل جهان وجود دارد و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ و در

ایران نیز، یک پرنده‌ی مینوی و مورد توجه اهورامزدا است. اما باید دید چرا در ادبیات پربار فارسی از گذشته تا به امروز، جغد، یک پرنده‌ی گجسته و منفور است؟

در این پژوهش پس از معرفی پیشینه‌ی فرهنگی ایران و نحوه‌ی ورود فرهنگ های دخیل و میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن ها، به بررسی جایگاه جغد در باورهای ملل مختلف جهان و نیز ایران پرداخته شده و در نهایت تصویر جغد در شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان سند هویت ایرانی و آثار چهار شاعر برگزیده‌ی دیگر سبک های شعر فارسی، واکاوی شده است؛ زیرا دیدگاه فردوسی و دیگر شاعران بزرگ ایرانی، به عنوان منتقل‌کنندگان باورها و اعتقادات زمان خود در شعر، جایگاه مهمی در شناخت باورها و عقاید ناب ایرانی دارد.

جایگاه جغد و شناخت این پرنده در اساطیر ملل جهان و ایران، پیش از این در مقاله‌ی «جغد در گذر روزگاران» نوشته‌ی «سیما سلطانی»، بررسی شده و از این مقاله به عنوان یکی از منابع مؤثر، در این پژوهش استفاده شده و علاوه بر این مقاله، با کنکاش در شاهنامه و گرشاسپ نامه، به عنوان دو اثر حماسی شناخته شده و معتبر زبان فارسی، باور به خجستگی یا گجستگی ویرانه نشین مینوی واکاوی شده است.

فرهنگ ایرانی و فرهنگ های دخیل و نحوه‌ی ورود آن‌ها

همه عالم تن است و ایران، دل
نیست گوینده زین قیاس خجل
ز آن که ایران دل زمین باشد
دل ز تن به بود، یقین باشد

(نظامی گنجوی، ۱۳۸۹: ۲۸)

پیشینه‌ی تمدن و فرهنگ ایران زمین، ریشه در هزاره‌های بسیار دور دارد و قدمت

فرهنگ کهن ایرانی به بلندای پیش از تاریخ اســت. منزلت و شوکت سرزمین ایران از دیرباز مورد توجه همگان بوده و بر هیچ کس پوشــیده نیست. در نامه‌ی تنسر چنین آمده است که:

«زمین چهار قســمت دارد، یک جزء زمین ترک، میان مغارب هند تا مشــارق روم؛ و جزء دوم میان روم و قبط و بربر؛ و جزء سوم سیاهان از بربر تا هند؛ و جزء چهارم این زمین که منسوب است به پارس و – لقب بلادالخاضعین – میان جوی بلخ تا آخر بــلاد آذربایگان و ارمینیه‌ی فارس (ارمنســتان ایران) و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آن جا تا کابل و تخارستان و این جزء چهارم، برگزیده‌ی زمین است و از دیگر زمین ها به منزلت سر و ناف و کوهان و شکم. » (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۸۹)

ســرزمینی که این چنین مورد توجه بوده و از چنــد جهت به عنوان قلب منطقه و زمین شناخته می‌شده و در واقع Heart Land بوده است، قطعاً باید از جهات مختلف فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، سیاســی و استراژیکی بسیار حائز اهمیت باشد. ارزش و اعتبار سیاســی و ســوق الجیشی سرزمین ایران سبب شــده که کشور ما همواره محل تاخت و تازها و یورش های مختلف اقوام و ملل دور و نزدیک قرار بگیرد.

ایران کشوری متمدن و با پیشینه‌ی فرهنگی بسیار غنی است و مرزهای جغرافیایی آن در گذشــته‌های دور سبب شــده بود که فرهنگ ایرانی نیز به دیگر کشورها رسوخ کند. «توجه به علم و دانش نزد ایرانیان از زمان های پیش مورد نظر بوده و نویسندگان یونانی و در دوره‌های بعد، مورخین اســلامی درباره‌ی اهمیــت دانش در نزد ایرانیان ســخن ها گفته‌اند. از جمله، ابن خلدون در کتاب العلوم العقلیه و اصنافها می‌نویســد: بدان که مابین اممی که اخبار و تواریخ احوال ایشــان به ما رســیده است، اقوامی که از همه بیشتر به علوم عقلیه توجه نموده‌اند همانا دو قوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده‌اند. اما اهمیت این علوم عقلیه نزد ایرانیان به غایت عظیم و دامنه‌ی آن

به غایت وسیع بوده است. » (عفیفی، ۱۳۸۳: ده)

تداخل فرهنگ های ملل جهان، به دلایل مختلف صورت می‌گیرد. از جمله‌ی این دلایل – که شاید مهم ترین آن ها باشد – می‌توان به یورش‌های نظامی و غارتگری‌ها اشـــاره کرد. ایران بـــه عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنـــگ و تمدن جهان، در طول تاریخ، ســـه بار مورد تهاجم نظامی و لشکرکشـــی های بزرگ و سرنوشـــت ساز قرار گرفته اســـت. اولین مورد از تهاجمات بیگانگان که ســـبب ایجاد تغییرات فرهنگی در ایران شـــد، حمله‌ی اسکندر گجستک بود. پس از افول قدرت و شوکت دولت بزرگ هخامنشی و ایجاد زمینه برای یک شکست بزرگ، اسکندر از فضای سیاسی، اجتماعی و حتی اعتقادی حاکم بر ایران، بهره جســـت و با نفوذ در میان ســـرداران داریوش، به ایران حمله کرد. این هجوم که به شکســـت ارتش ایران و سرنگونی دولت هخامنشی منجر شد، تبعات و تأثیرات فرهنگی مختلفی بر باورها و اعتقادات هر دو ملت داشت.

یونانیان تصمیم داشتند فرهنگ خود را بر فرهنگ ایران زمین غالب کنند و تأثیرات شـــگرفی بر باورهای مردم این سرزمین داشته باشـــند، غافل از این که فرهنگ غنی و چند هزار ساله‌ی ایران توانست بسیاری از اعتقادات و باورهای آن ها را در خود حل کند. «اســـکندر پس از اســـتیلا بر ایران، کتب و علوم را که از حد و حصر بیرون بود، به‌یونـــان منتقل نمود. » (ســـامی، ۱۳۴۲: ۱۲۶) البته نمی‌تـــوان منکر اثرگذاری هر چند کوچک فرهنگ یونانی در باورهای ایرانی شـــد و این یک امر طبیعی و اجتناب ناپذیر است. نظامی در شرفنامه در مورد سرآغاز تأثیرات ایرانیان در فرهنگ یونانی می‌گوید:

خـــردنامـــه‌هـــا را ز لـــفظ دری بـــه یونـــان زبـــان کـــرد کســـوت گـــری

(نظامی‌گنجوی، ۱۳۸۸: ۵۵)

و این اولین اقدام اسکندر برای بهره گرفتن از اندیشه و فرهنگ ایرانی بود.

پس از حمله‌ی اسکندر، دومین مرحله‌ی اساسی و تأثیرگذار در تغییر فرهنگ ایرانی،

حمله‌ی اعراب به سرزمین فرهنگ و تمدن پویا بود. اعراب بادیه نشین، ریشه‌ای در تمدن چند هزار ساله‌ی کهن نداشتند و حتی به پرورش مؤلفه‌های فرهنگی نیز بی توجه و بی علاقه بودند و داشتن سواد و آگاهی به علوم در نزد آن ها عیب و عار بود به طوری که «آخرین شاعر بدوی عرب، ذوالرمه، باسواد بودن خود را پنهان می‌کرد و می‌گفت قدرت نوشتن در میان ما بی ادبی شمرده می‌شود. » (عفیفی، ۱۳۸۳: ده)

همه‌ی این ها در حالی بود که در ایران، آموزش و پرورش و فراگیری علوم مختلف، جایگاه ویژه‌ای داشته و شغل دبیری و نویسندگی از فضایل و کارهای مهم بوده است. گواه این مدعا، سخن نظامی عروضی در چهار مقاله است: «پیش از این در میان ملوک عصر و جبابره‌ی روزگار پیش، چون پیشدادیان و کیانیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است که مفاخرت و مبادرت به عدل و فضل کردندی و هر رسولی که فرستادندی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردندی و در این حالت پادشاه، محتاج شدی به ارباب عقل و تمییز و اصحاب رأی و تدبیر، و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی تا آن گاه که آن جواب ها بر یک وجه قرار گرفتی و آن لغز و رموز ظاهر و هویدا شدی. پس از این مقدمات، نتیجه‌ی آن همی‌آمد که: دبیر عاقل و فاضل، مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی. » (نظامی‌عروضی، ۱۳۸۸: ۲۳)

پرداختن به فرهنگ که اساس و ریشه‌ی علوم و سبب ایجاد آثار مختلف ادبی و فرهنگی است، در نزد ایرانیان بسیار محترم و معتبر بوده و اکنون نمونه‌های بسیاری از این توجهات، موجود است.

سومین مرحله‌ی تأثیرگذار در تاریخ و فرهنگ ایران، یورش خانمان برانداز مغول و سیطره‌ی آنهاست. مغولان اقوامی وحشی و خونریز بودند که نشانی از فرهنگ و تمدن نداشتند و به همین سبب هر چه را بر سر راه خود می‌دیدند از بین می‌بردند. در

هجــوم مغول به ایران، علاوه بر قتل عــام مردم و اثرات جانی فراوان، تبعات فرهنگی بســیاری نیز به ســرزمین دیرینه‌ی ایران وارد شــد و پس از مدتی بسیاری از باورها و عقاید مغولان در میان فرهنگ ایرانیان جا باز کرد به طوری که اکنون فرهنگ رایج در ایران، آشفته شوربایی از عقاید ایرانی، یونانی، سامی و مغولی است.

باورهای ایرانی و چگونگی تأثیرپذیری آن ها از فرهنگ های دخیل

هر هجوم و یورشی پیامدهای خاصی دارد و با توجه به عمق فاجعه، می‌توان میزان تأثیرگذاری آن را بررســی و اندازه گیری کرد. با حمله‌ی نظامی، بســیاری از شاخص هــای زندگی نیز در کشــور مورد هجوم، تغییر می‌کند و با حضــور نیروهای مهاجم، مؤلفه‌های فرهنگی نیز خدشــه‌دار می‌شوند. در ســه مرحله‌ای که ایران مورد حملات نظامی‌و در نهایت اشــغال دشــمنان قرار گرفت، عقاید و باورهــای ملل مهاجم، وارد فرهنگ ایرانی شد و مردم نیز به مرور زمان بسیاری از این باورها را پذیرفتند. یکی از این باورهای دخیل، اعتقاد به نحوســت و گجســتگی جغد است که نتیجه‌ی نفوذ یک فرهنگ کاملاً غیر ایرانی است.

«جغد پرنده‌ای اســت از تیره‌ی بوفدیســان؛ منزوی، بی صدا، شــکارگر، شب رو، با چهــره‌ای خاص و به یاد ماندنی و صدایی ویژه. چشــم های جغــد بزرگند و در حدقه ثابت؛ پس او برای اینکه بتواند منظره‌ی دید خود را تغییر دهد، ناچار است کل سرش را بچرخاند ... چشم‌های جغد در صورتی صاف قرار گرفته است و مانند چشم‌های پرندگان دیگر در دو سوی چهره قرار ندارد؛ به همین دلیل دید جغدها برای شکار، به خصوص در نور کم، بهتر از دیگر پرندگان است. همین صورت پهن و چشم های قرار گرفته در یک سطح، به چهره‌ی آنان شیوه‌ای انسان وار داده است. » (سلطانی، ۱۳۸۹: ۳۷۳)

تقریباً همه‌ی جغدها در شــب شــکار می‌کنند و به ســبب وجود دانه‌های ریز در

کنار پرهایشـــان و همچنین نرمی پرها، بســـیار ناگهانی و بی صـــدا پرواز می‌کنند. این خاصیت بی صدایی پرواز و نیز حالت چهره‌ی آن‌ها، ســـبب شـــده اســـت که جغدها نوعی رازآلودی وهم آور را یدک بکشـــند؛ که البته صدای آواز خاصشـــان نیز این باور را تقویت می‌کند.

انســـان ها همواره می‌کوشـــیدند رخدادهای عجیب را به حیوانـــات، موجودات و باورهای خارق العاده نســـبت دهند و برای هر اتفاقی، جنبه‌ای اســـرارآمیز ایجاد کنند. جغد یکی از موجوداتی اســـت که در باورهـــای مردم جهان جایگاه ویژه‌ای دارد و در واقع در بیشتر نقاط جهان، در گوشه‌ای از فرهنگ مردم حضور دارد.

«در دایره المعارف بریتانیکا آمده است که جغد به دلیل حضورش در شب و صدای جیغ وارش، ســـمبل رازآمیزی و آن جهانی بودن بوده اســـت. عـــادات مرموز جغدان، پرواز بی صدا و آمد و شـــد روح وار اســـت که آن ها را بـــه موضوعی برای خرافات و حتی ترس در بســـیاری از نقاط جهان تبدیل کرده اســـت. از ســـوی دیگر همین آن جهانی بودن جغد، این باور را تقویت کرده اســـت که جغد می‌تواند پیشگویی کند، به عبـــارت دیگر به دلیل ارتباط وهم آورش با آن جهـــان، دیدار او می‌تواند خوش یمن و یا بدشـــگون باشد. به این ترتیب جغدها مظهر هوشی خاموش، دانشی ویرانگر و یا برعکس، مظهر خوش یمنی بوده‌اند. آنان برای انسان که در سکوت به رفتار و صدای ایشـــان گوش می‌داده، یادآور شب، ماه و حتی زن بوده‌اند؛ چه، آنان رازآمیز و دورویه می‌نموده‌اند. بسیاری در جهان به قدرت درمانگری بزرگ جغد و دارویی که از بدن و به ویژه چشم های او تهیه می‌شود، ایمان داشته‌اند. » (سلطانی، ۱۳۸۹: ۳۷۴)

جغد به نام‌های بوف، کوف، بوم و بهمن مرغ نیز معروف اســـت. در روم و یونان باســـتان، به این پرنده توجه خاصی شـــده اســـت تا جایی که «در یونان، جغد پرنده‌ی خاص آتنه، ایزدبانوی خرد بوده و برای او قربانی می‌شـــد. آتنی ها آن را به فال نیک

می‌گرفتنــد و از ایــن رو جغد آتن تبدیل به ضرب المثلی شــد بــرای حمایت از این ایزدبانو. » (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۹۲)

الهــه‌ی آتنــه، ایزدبانوی خرد، فرهنگ، تمدن و عدالت بوده و همراهی همیشــگی جغد با این الهه، سبب شده که این پرنده نیز در باور یونانیان باستان، نمادی از دانایی و خرد باشد و بر اساس چنین باوری می‌توانیم تصویر جغد را در نمادهای بسیاری از دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، انتشارات و حتی کتاب های معتبر دنیا ببینیم.

«البته نشــانه‌هایی از اعتقاد به بدیمنی جغد در باورهای یونان باستان دیده می‌شود که یادآور ارتباط جغد با مرگ در اســاطیر ودایی اســت. از جملــه در ایتالیا، آلمان و مجارســتان از گذشــته تا امروز، جغد نر با مراسم تدفین و مرگ پیوند داشته و از این جهت بدیمن است. در کتاب چهارم انه ئید، آواز جغد نر، مهلک و کشنده قلمداد شده اســت. ارتباط میان جغد و مرگ، ســبب شد تا تاتارها، پرهای جغد نر را بر کلاهخود خود نصب کنند؛ شاید بدین خاطر که با افسون پر جغد، مرگ را از خود دور دارند.» (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۹۲)

در اســاطیر ودایی جغد به عنوان پرنده‌ی سعادت معرفی شده و از جمله پرندگانی بــوده که در راه خدایان قربانی می‌شــده اســت. اما در ادبیات جدیدتــر ودایی، جغد بــه عنوان پرنده‌ای وحشــی و شــکارچی، خونریز و مرموز و پیــام آور خدای جهان مردگان (یمه) و در نهایت پرنده‌ای اهریمنی، شــناخته شــد. «در ریگ ودا، جغد با نام Naktacara و Khargala با افســون خود که همان نغمه‌ی حزن انگیزش است، مرگ و خدای مرگ را از راهبان و نیکان دور می‌کند. » (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۹۲)

در مصر باســتان، جغد نماد و نشــانه‌ی مرگ بوده است. حتی در خط هیروگلیف مصری، نشــانه‌ی حرف «م» را به صورت یک جغد با پای شکســته رسم می‌کردند و هدف آن ها جلوگیری از بازگشــت پرنده‌ی مرگ به دنیای زندگی بود. «در اســاطیر

چین، جغد به علت پرواز در شب، نماد تاریکی است و با عنصر مادینگی جهان پیوند دارد. » (زمــردی، ۱۳۸۸: ۲۲۴) در بعضی کشــورهای اروپایــی، جغد گوش دار، نماد خردورزی و جغد بدون گوش سمبل گجستگی بوده است.

«در بین النهرین باســتان، اســطوره‌ی جالبــی در مورد لیلیث وجــود دارد. او یک جور خدای شــب بوده اســت. مؤنثی گاه خون آشــام که ظاهراً بعدها هنگامی که در اسطوره‌های یهودی نقش مشابه حوا را بازی می‌کند، ارتباطی با جغد نیز می‌یابد. گویا در انجیل شــاه جیمز، از لیلیث به عنوان جغد یاد شده است. به هر حال می‌توان گفت که جغد در میان یهودیان قدیم، نماد ویرانی و متروکیت بوده اســت و بر اســاس عهد عتیق، گوشت جغد حرام است. » (سلطانی، ۱۳۸۹: ۳۷۵)

در باورهای اعراب پیش از اســلام، جغد پرنده‌ای نحس و گجسته بوده و خرافاتی در ارتباط این پرنده با مرگ وجود داشــته اســت. اعراب با توجه به صدای مویه وار جغد، معتقد بودند که وقتی کســی می‌میرد روح او در قالب جغدی بر بالای ســرش شیون می‌کند. علاوه بر این، اعراب جاهلیت، بر این باور بودند که وقتی کسی به قتل می‌رســد و برای خونخواهی او اقدامی نمی‌شود، جغدی که از سر مقتول بیرون آمده، پیام آور انتقام اســت و با تظلم می‌نالد که: اســقونی، اســقونی. یعنی به من آب دهید. فریاد مویه وار این جغد، تا لحظه‌ای که انتقام مقتول گرفته شود ادامه می‌یابد. با ظهور اســلام، حضرت محمد(ص) کوشــیدند که خرافات و باورهای بی اساس را در ذهن مردم کمرنگ کنند. حضرت رســول (ص) فرمودند: «نه هام ماند و نه صفر؛ و مراد از آن، بیان این نکته است که با طلوع اسلام، اعتقادات خرافی اعراب از بین رفت. توضیح آن که اعراب معتقدند که هام، نوعی جغد اســت که پیوسته با وحشت بانگ می‌زند و در خرابه‌هــا و مقبره‌ها جــای دارد. » (عبداللهی، ۱۳۸۱: ۲۴۸) اما با همه‌ی تلاش های پیامبر جهت از بین بردن خرافات و باورهای این چنینی، باز هم باور نحوســت جغد

ادامه یافت و هنوز هم در میان اعراب رایج است.

جغد در فرهنگ ایرانی

ایــن پرنده، «مطابق روایات کهن ایرانی، نام مذهبی اش اَشوزوشــت[1] اســت که برعکس آن چه در مورد جغد معروف اســت، پرنده‌ای باشگون است و اوستا را از بر دارد و وقتی آن را می‌خواند، شیاطین به وحشت می‌افتند و پیروان زرتشت، بریده‌های ناخن به او هدیه می‌کنند و از او می‌خواهند به تعداد آن ها، تیر و سپر و فلاخن برای غلبه بر دشمن و دیوان مازندران به آن ها عطا کند. » (یاحقی، ۱۳۸۶: ۲۸۹)

در متون پهلوی از جغد به عنوان یک پرنده‌ی مبارک و خجسته نام برده شده است. مهم ترین کتابی که در مورد این پرنده اطلاعاتی به دســت می‌دهد، بندهشــن اســت. در بخش نهم کتاب که از آفرینش مرغان ســخن گفته، نام ســیزده تیره از مرغان، ذکر شــده است. این سیزده گونه، همگی از جانوران مزداآفریده و از مرغان مقدس هستند و جغد نیز یکی از آن هاســت. «ســیزده سرده‌ی ایشان چون: ســیمرغ، کَرشِفت، آلوه، کرکس که دالمن خوانند؛ کلاغ، پُش، خروس که پَرودَرش خوانند؛ و کلنگ اســت. » (فرنبغ دادگی، ۱۳۶۹: ۷۹)

در این بخش از کتاب بندهشن، واژه‌ی «پُش» به معنی جغد و بوم است که مهرداد بهــار، در همیــن کتاب و بهرام فره وشــی در فرهنگ زبان های پهلوی، به آن اشــاره کرده‌انــد. اما در همین کتاب به نوع دیگری از جغد بر می‌خوریم که به نظر می‌رســد مذموم و منفور است.

در بخش ششــم بندهشن، و در بحث درباره‌ی دشــمنی دو مینو، بیان شده که هر کدام از آفریدگان اهورامزدا، دشــمنی دارند که آفریده‌ی اهریمن اســت. در این بخش

1 - Ashuzushta

بیان شـــده که اهریمن، بوف را با دیگر خرفستران پردار، بر ضد مرغان آفریده است و به این ترتیب، بوف را نوعی خرفستر (جانور موذی و اهریمنی) به حساب می‌آورد که البته به عقیده‌ی مهرداد بهار، «خرفستر بودن بوف در ادبیات پهلوی شگفت آور است.» (فرنبغ دادگی، ۱۳۶۹: ۷۹)

با بررســـی بیشـــتر کتاب بندهشـــن، می‌توان به این مهم پی برد که در باور ایرانیان باســـتان – و بیشتر ساسانیان – نوع خاصی از جغد، یعنی جغد بزرگ، منفور و مذموم بوده اســـت. زیرا با شـــکار پرندگان کوچکتـــر، موجب آزار دیگر آفریـــدگان اهورایی می‌شـــود. در باور ایرانیان باســـتان، جغد با صدای مویه وار خود، تصویری رازآلود و مبهم از جهان را ارائه می‌کند. «درباره‌ی مرغ اشوزوشت که مرغ زوربَرَک و مرغ بهمن اســـت که جغد خوانند، گوید که بخشـــی از اوستا در زبان این مرغ آفریده شده است. هنگامی که بخواند، دیوان از او گریزند و در آن جا بنه نکنند و بدان روی، جغد بنه در بیابان کند و در ویرانستان باشد تا دیوان آن جا بنه نکنند. » (فرنبغ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۰۲)

اطـــلاق نام دینی اشوزوشـــت و بهمن مـــرغ بر جغد، بیانگر تقـــدس این پرنده در ادبیات اوستایی است و اگر در جایی شاهد منفور بودن گونه‌ای از آن هستیم، به سبب شکارگری آن اســـت؛ زیرا گونه‌ی بزرگ این پرنده، شکارچی پرندگان کوچک بودند و چون به عقیده‌ی ایرانیان باســـتان، برخی از پرندگان کوچک تر، آفریدگان اهورامزدا بوده‌اند، پس شکارچی آنان منفور و مذموم است.

در بندهشـــن، جغد را نوعی «ددمرغ» خوانده و دلیـــل دیگری بر تقدس این پرنده نیز همین اســـت؛ زیرا «ددان مرغان همه به دشمنی دیوان و خرفستران آفریده شده‌اند. چنین گوید که مرغان دد، دشمن خرفستران و جادوان‌اند. » (همان) در ایران باستان، از بین بردن خرفســـتران ارزش والایی داشته است زیرا خرفستران، حشرات موذی بودند که ســـبب از بین بردن محصولات کشـــاورزی می‌شدند و روان کسانی که سبب مرگ

جانوران موذی می‌شدند به مینو برده می‌شد و به شهادت ارداویراف نامه «فره‌ی آب‌ها، آذرها و آتش ها، گیاهان و نیز فره‌ی زمین، به بلندی و درخشـــانی از آن‌ها می‌تافت. » (ارداویراف نامه، ۱۳۷۲: ۵۷)

در باور ایرانیان باســتان، زندگی و همه‌ی متعلقات آن، مقدس و دوســت داشــتنی و مرگ و هر چیزی که با آن مرتبط بوده، منحوس و ناپاک شــمرده می‌شــده اســت. ایرانیان باستان معتقد بودند که هر چیزی که از بدن انسان خارج می‌شود، ناپاک است و این اعتقاد به آلودگی، ناخن، پوست، مو، خون، مدفوع، ادرار، منی و دندان را در بر می‌گرفت و به همین ســبب چیدن ناخن هــا و دور ریختن آن ها بدون رعایت آداب خاص، سبب جذب دیوان علیه اهورا مزدا می‌شد.

در باور ایرانیان باستان، وظیفه‌ی خوردن ناخن ها و رفع گجستگی آن ها بر عهده‌ی اشوزوشــت یا جغد گذاشته شــده بود و ضدیت این پرنده با ناپاک شدن آفریده‌های مزدایی، نوعی حرمت و تقدس برای آن ایجاد کرده بود. زیرا با خوردن ناخن ها یکی از جلوه‌های مرگ را از روی زمین محو می‌کرد تا دیوان به آن دسترسی نداشته باشند و نتوانند از آن ها بر ضد اهورا مزدا استفاده کنند.

پس از حضور اســلام در ایران و رواج فرهنگ سامی و عربی در بین ایرانیان، باور تقدس جغد به تدریج کمرنگ و این ویرانه نشــین مینوی به یک پرنده‌ی گجســته و منحوس تبدیل شد. به طوری که در بیشتر فرهنگ های لغتی که در ایران بعد از اسلام نوشــته شده است، این پرنده را نحس خوانده‌اند؛ و البته در کنار آن به باور خردمندی و خرابه نشــینی آن نیز اشــاره کرده‌اند. «جاحظ بصری در کتاب الحیوان می‌گوید که دیدن بوم یا شنیدن بانگ بوم را اهل ری و مرو به فال نیک می‌گیرند و مردم بصره به فال بد. » (اعلم، ۱۳۷۷: ۶۱۶)

سیمای جغد در شاهنامه فردوسی

شاهنامه به عنوان شناسنامه‌ی فرهنگ و زبان پارسی و بازمانده‌ی بسیار معتبری از فرهنگ دوران شکوهمند ایران باستان و پیش از اسلام، نمود بسیاری از مسائل فرهنگی، اجتماعی، ملی و میهنی ماست و ریشه و سیمای بسیاری از باورها و عقاید مردم ایران کهن را در این کتاب می‌توانیم ببینیم.

فردوسی همواره با تعصب خاصی، سعی در ترویج و زنده نگه داشتن باورهای اصیل و ناب ایرانی داشته و بسیاری از عقاید کهن ایرانی را می‌توانیم در شاهنامه ریشه‌یابی کنیم. در این نامه‌ی سترگ، از جغد، با نام های جغد، چغد، بوم و شباهنگ یاد شده و در همین ابیات معدود، فقط یک بار به نحوی به باور نحوست این پرنده پرداخته شده است که البته همین باور نیز در این بیت در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. زیرا نام جغد در کنار نام زاغ و با حرف «ار به معنی اگر» آورده شده و می‌دانیم که زاغ نیز یکی از پرندگان بدیمن و گجسته است؛ پس به طور قطع نمی‌توان گفت که هدف فردوسی از آوردن نام بوم در این بیت، صرفاً پرداختن به گجستگی این پرنده باشد:

سزد گر بپرسد ز دانای روم که این بد ز زاغ آمده است ار ز بوم

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۹: ۶۵)

در ابیات دیگر شاهنامه که به نام جغد اشاره شده، بیشتر صفت ویرانه نشینی یا شب زنده داری آن مورد توجه قرار گرفته است که این خصوصیت، خود به نوعی نشان از خجستگی و روشنی سیمای این پرنده در باور ایرانی دارد. در اندیشه‌ی کهن ایرانی، جغد اگر ویرانه نشین است، به سبب نقش مؤثرش در نگهبانی از گنج‌هاست و شب زنده داری آن، نمودی از مینوی بودن این پرنده است. زیرا مرغ حق است و آفریده‌ی اهورامزدا؛ و شبانگاه برای حفاظت روان های پاک از هجوم اهریمنان، اوستا می‌خواند و «هو هو» می‌گوید.

بـا توجه به یکی از نام های جغد که در زبان ترکی رایج اسـت و ریشـه‌یابی این واژه، شـاید بتوان به مفهوم نام این پرنده در اوستا دست یافت. در زبان ترکی گونه‌ای از جغد را با نام «بایگوش» می‌شناسـند. بایگـوش می‌تواند صورت دیگری از واژه‌ی «بغقوش» باشـد. بغ به معنی خدا و قوش بـه معنی پرنده، که در مجموع واژه‌ی «مرغ خـدا» یا همان «مرغ حق» را به ذهن متبادر می‌کند؛ و یکی از خصوصیات مرغ حق یا شـب آویز و شباهنگ، آواز شبانه‌ی زیبای آن اسـت که به نوعی عبادت اهورامزدا و اوستاخوانی اشوزوشت یا مرغ بهمن است. فردوسی در بیت های دیگری که اشاره‌ای به جغد داشته، فقط صفت ویرانه نشینی این پرنده را در نظر گرفته است:

ز چـاچ و بـرک تا سمـرقند و سغد بسـی بـود ویـران و آرام چغـد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۱۳۵، ب ۳۰۲۶)

وز آن جـا بیـامـد سـوی شهـر سغد یکـی نـوجـهـان دیـد رسـته ز چغـد

(فردوسی، ۱۳۸۳: ج ۱: ۹۱۵، ب ۹۰۰)

که این بیت، در شاه نامه‌ی چاپ بروخیم به صورت زیر نیز ضبط شده است:

وز آن جـا بیامـد سـوی مـرز سغد یکـی نـوجهـان دیـد آرام چغـد

در یک بیت نیز، فردوسی از نام جغد، در یک ضرب المثل استفاده کرده که باز هم ربطی به باور گجستگی این پرنده ندارد:

به مـوبد چه خوش گفت دهـقان سغد کـه بـرنایـد از خـایـه‌ی بـاز، جغـد

(اسدی توسی، ۱۳۶۵: ۳۳)

جغد در اشعار خاقانی

خاقانی در اشـعارش، سـیزده بار نام جغد یا بوم را ذکر و با آن تصویرسازی کرده اسـت. در این سـیزده مورد، سه بار به واژه‌ی بوم و ده بار به کلمه‌ی جغد، اشاره شده

است. در دنباله، همه‌ی این ابیات، ذکر و بررسی می‌شوند و در پایان، نگاه خاقانی نسبت به این پرنده و خجستگی و گجستگی آن، مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

– نحوست جغد و تقابل آن با همای:

خود را همای دولت خوانند و غافلند　　کالّا غراب ریمن و جغد دمن نیند

(خاقانی، ۱۳۷۹: ۷۵)

چو جغد ار برون راندم آسیابان　　بر این بام هفت آسیا می‌گریزم

(همان: ۱۸۹)

این غر غرچه جغد دمن است　　نیست او را چو همای اصل کریم

(همان: ۶۸۴)

مرغی که تواش همای خوانی　　جغدی است کز آشیان ما جست

(همان: ۳۲۸)

– ویرانه نشینی:

دو سه ویرانه در این شهر مراست　　چون نیم جغد به ویران چه کنم؟

(همان: ۱۷۳)

عمارت‌دوست شد طاووس از آن پای‌گلین دارد　　ولیکن سر بزرگی یافت بوم از بوم ویرانی

(همان: ۲۸۷)

– آواز حزن انگیز جغد و تقابل آن با بلبل:

وی بلبل جغد گشته وقت است　　کز نوحه گری نوات جویم

(همان: ۲۰۸)

از نوحه‌ی جغدالحق ماییم به دردسر　　از دیده گلابی کن، درد سر ما بنشان

آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی　　جغد است پی بلبل، نوحه است پی الحان

(همان: ۲۴۵)

چون مـرا طـوطـی جـان از قفس کام پرید نـوحـــه‌ی جغـد کنید ار چــو همائید همه

(همان: ۲۸۳)

بــدل نـغـمــه‌ی عـنـقــاســت کـنــون نــغـمــه‌ی جــغــد بــر ایــوان اســـد

(همان: ۶۴۴)

– بزرگی سر جغد (تحقیر):

بوم چنان سر بزرگ از همه مرغان کم است وز همه باز اســت بیش با همه سر کوچکی

(خاقانی، ۱۳۷۹: ۷۰۲)

دشمـنـــان سـر بـــزرگـــش را چـــو بـــوم حـاصـــل از طـــاووس دولـــت، پـای بـاد

(همان: ۵۷۳)

خاقانی در این ســیزده بیت، هم ویرانه نشــینی جغد را مد نظر داشــته و هم باور نحوســت و تقابل آن با همای و بلبل را پرورش داده اســت. این ابیات، بیانگر توجه شــاعر به یک اندیشــه‌ی غیر ایرانی در مورد جغد اســت. نگرشی که از فرهنگ عربی سرچشمه گرفته و خاقانی در اشعار خود به آن توجه کرده است.

جغد در خمسه‌ی نظامی

نظامــی در خمســه، در پنج بیت، از واژه‌ی جغد، در چهــار بیت، از کلمه‌ی بوم و در دو بیت، از ترکیب مرغ شــب‌آویز، استفاده کرده است. در دنباله، پس از ذکر ابیات مربوط به پرنده‌ی جغد در خمســه‌ی نظامی، به بررســی دیدگاه این شــاعر، نسبت به خجستگی یا گجستگی این پرنده، پرداخته می‌شود.

– نحوست جغد و تقابل آن با همای:

جــغـد بـــه دور تـــو همـــایی کند ســر کــه رســد پیــش تــو پایــی کنــد

(نظامی، ۱۳۸۸: مخزن الاسرار، ۳۳)

جـــور نـــگر کز جـــهـت خـــاکیان جغـــد نشـــانـم بَـــدَل مـاکیـــان
(همان: ۷۶)

جـــغد کـــه شوم اســـت به افسانه در بلبـل گنـج اسـت بـه ویـرانـــه در
(همان: ۹۸)

– ویرانه نشینی و نگهبانی گنج:

هـــمان به کـــو در آن وادی نـــشیند کـه جغـد آن بـه کـه آبـادی نبینـد
(نظامی، ۱۳۸۸: خسرو و شیرین، ۱۶۴)

جـــغد که شـــوم اســـت به افسانه در بلبـل گنـج اسـت بـه ویـرانـــه در
(نظامی، ۱۳۸۸: مخزن الاسرار، ۹۸)

آب نـه و بـــحر شکـــوهـی کـــنم جغـــد نـــه و گنـــج پژوهـــی کنـم
(نظامی، ۱۳۸۸: مخزن الاسرار، ۱۵۶)

بـــوم کـز آن بـــوم شـــده پیـکـرش سـرّ دلـــش گشـتـه قضـــای سـرش
(همان: ۵۴)

«سرّ دل بوم، شومی اوست و نیز افسانه بوده که بوم، پاسبان گنج است در ویرانه‌ها و هر که او را کشـــت، گنج را خواهد یافت؛ پس ســـرّ دل او، گنجی است که آفت سر اوست. » (همان)

– تقابل زاغ و بوم:

رهـــا کن حـــرص کاین حمال محروم نســازد بـا خـرد چـون زاغ بـا بـوم
(نظامی، ۱۳۸۸: خسرو و شیرین، ۳۲۵)

– جغد، روزکور است و شب بیدار:

چـــو بر دســـتان زدی دستشـــکرریز بـه خـواب انـدر شـده مـرغ شـب‌آویز
(همان: ۲۹۲)

با توجه به ابیاتی که گذشت، نگرش نظامی نسبت به جغد، کاملاً واضح است. دستان‌سرای گنجه، ویرانه نشین مینوی را، پرنده‌ای گجسته و شوم می‌داند و این نوع نگرش، برخاسته از باورهای غیر ایرانی است.

جغد در اشعار سعدی

در اشعار سعدی، فقط سه بار به جغد یا نام دیگر آن، یعنی بوم، اشاره شده که هر سه مورد، نحوست و گجستگی و ویرانه نشینی این پرنده را به ذهن متبادر می‌کند. سعدی نیز تحت تأثیر فرنگ و باورهای عربی، این پرنده‌ی خجسته و مینوی را شوم و بدخبر می‌داند.

تو کوته نظر بودی و سست رای که مشغول گشتی به جغد از همای
(سعدی، ۱۳۷۷: ۲۰۶)

همای معدلتت سایه کرده بر سر خلق به بوم حادثه بوم مخالفان ویران
(همان: ۷۰۱)

چون بوم بدخبر مفکن سایه بر خراب در اوج سدره کوش که فرخنده طایری
(همان: ۷۱۴)

جغد در اشعار صائب

در مقوله‌ی جغد و به کارگیری آن در شعر پنج شاعر مورد بحث، صائب، بیشترین میزان استفاده از این پرنده را در تصاویر شعری خود دارد. واژه‌ی جغد، نود بار، در دیوان صائب تکرار شده و در آن‌ها، شاعر به نحوست، گجستگی، ویرانه نشینی و برخی ویژگی‌های دیگری که به این پرنده نسبت می‌دهند، اشاره کرده است. در دنباله، تعدادی از مهم ترین ابیات صائب که در آن ها به جغد اشاره‌ای شده است، ذکر و بررسی می‌شوند.

– نحوست جغد و تقابل آن با همای:

داغ بـگ عیـش گـردد در دل نـاشـاد مـا جغـد می‌گردد همـایـون در خراب آباد ما
(صائب، ۱۳۹۲: ۱۳۰)

زنـگ روشـنـگـر آیـینـه‌ی مـا می‌گردد در پـــری خـانـه‌ی مـــا جغد هما می‌گردد
(صائب، ۱۳۹۱: ج۴، ۱۵۸۷)

شکـوه از داغ ندارد جـگـر مـــا صـائـب جغـد در گـوشـه‌ی ویـرانـه همایون باشد
(همان: ۱۶۷۰)

بیش از این با من سودا زده دوران چه کند؟ شـــومی‌جغد به این خانه‌ی ویران چه کند؟
(همان: ۱۷۱۰)

بـخت سیاه پـرده‌ی چـشـم حسـود شد ایـن جغـد در خرابه‌ی ما پی خجســته بود
(همان: ۲۹۴۱)

– ویرانه نشینی جغد و نگهبانی گنج:

نعمـت دنیـا نصیـب دل سیاهـان می‌شود جغـد دارد زیـــر پـر گنـج خراب افتاده را
(همان: ج۱، ۱۰۳)

داغ دل ها را ز چـشـم بـد سپرداری کنید نیل چشـــم زخم باشـــد جغد، این ویرانه را
(همان: ۱۱۵)

ساده‌لوحانی که در معموره می‌جویند گنج غـافـلنـد از ســایه‌ی جغــد همایون فال ما
(همان: ج۱، ۱۵۲)

بخیـل آسوده است از فکر تعمیر دل سائل که چشـــم جغد داند توتیـا گـــرد خرابی را
(همان: ۲۱۶)

– جغد و خِرَد:

صائب، در یک بیت، جغد را سمبل خرد می‌داند و این پرنده را در تقابل با بلبل و

عشق‌ورزی‌اش قرار می‌دهد:

صحبت عشق و خرد ساز نگردد هرگز بلبل و جغد هم‌آواز نگردد هرگز

(صائب، ۱۳۳۳: ۶۰۱)

بیشترین درون‌مایه‌های ابیات صائب که جغد در آن‌ها، حضور نمایانی دارد، ویرانه نشینی، گجستگی و تقابل این پرنده با همای به عنوان سمبل خجستگی و میمنت است. پس صائب هم تحت تأثیر باورهای انیرانی رایج در کشور بوده و اشوزوشت یا جغد مینوی را، گجسته و نامبارک می‌داند.

نتیجه

فرجام سخن این که با توجه به نگرش ملل مختلف جهان به جغد و انواع و اقسام آن و نیز بررسی حضور این پرنده در اوستا و دین زرتشتی و نفوذ اسلام در ایران، باید گفت که این پرنده در باور ایران باستان، یک پرنده‌ی بهشتی و کاملاً خجسته بوده و نشانی از گجستگی آن یافت نمی‌شود. پس از ظهور اسلام و سیطره‌ی اعراب بر سرزمین ایران و تأثیر و نفوذ فرهنگ و باورهای سامی و عربی در فرهنگ ایرانی، خجستگی این پرنده‌ی مینوی، به گجستگی بدل شده است.

در شاهنامه، با وجود این که چند قرن از ظهور اسلام در ایران می‌گذرد و فردوسی نیز یک مسلمان معتقد است، اما تأثیر فرهنگ عربی را نمی‌بینیم و در واقع می‌توان گفت که فردوسی یک امانت دار به تمام معناست. پرداختن به تأثیر جغد در زندگی افراد یکی از زمینه‌ها و نشانه‌های اعتقاد ایرانی فردوسی است که در شاهنامه در هیچ موردی به وضوح و با صراحت کامل به گجستگی این پرنده اشاره نکرده و می‌توان گفت که در باور فردوسی نیز این پرنده‌ی به ظاهر مذموم و گجسته، یک ویرانه نشین

مینوی است و باور نحوست آن، یک نگرش انیرانی است.

در دیوان خاقانی، خمســه‌ی نظامی، اشــعار سعدی و دیوان صائب، جغد مورد بی مهــری قرار گرفته و تأثیر فرهنگ عربی و ســامی را به وضــوح می‌توان دید. این نوع نگرش به خجســتگی و گجســتگی جغد، نشــان دهنده‌ی جاافتادن فرهنگ عربی در باورهــای ایرانی اســت و می‌توان دریافت که با گذر زمان، بســیاری از باورهای ناب ایرانی، جای خود را به فرهنگ های دخیل داده‌اند؛ به طوری که اعتقاد به گجســتگی جغد، در دیوان صائب، بیشترین بسامد را داشته و حدود نود بار تکرار شده است.

منابع

۱. اسدی توسی، ابونصر علی بن احمد، (۱۳۶۵)، لغت فرس، تهران: خوارزمی.

۲. اعلم، هوشنگ، (۱۳۷۷)، دانشنامه‌ی جهان اسلام (مدخل بوم)، زیر نظر: غلام علی حداد عادل، چ: اول، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.

۳. خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی، (۱۳۷۹)، دیوان، با مقدمه، بدیع‌الزمان فروزان‌فر، به اهتمام: جهانگیر منصور، چ: اول، تهران: گل آرا.

۴. زمردی، حمیرا، (۱۳۹۲)، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاه نامه فردوسی، خمسه‌ی نظامی و منطق الطیر، چ: سوم، تهران: زوار.

۵. ژینیو، فیلیپ، (۱۳۷۲)، ارداویراف نامه، ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار، تهران: شرکت انتشارات معین، انجمن ایران شناسی فرانسه.

۶. سامی، علی، (۱۳۴۲)، تمدن ساسانی، شیراز: سمت.

۷. سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین، (۱۳۷۷)، کلیات سعدی، بر اساس نسخه‌ی محمدعلی فروغی، تصحیح، مقدمه و تعلیقات: کمال اجتماعی خجندی، چ: اول، تهران: سخن.

۸. سلطانی، سیما، (۱۳۸۹)، «جغد در گذر روزگاران»، بخارا، تهران، ش ۷۵، ۳۹۳ – ۳۷۳.

۹. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، (۱۳۳۳)، کلیات صائب تبریزی، مقدمه و شرح حال: به قلم امیری فیروزکوهی، تهران: خیام.

۱۰. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، (۱۳۹۱)، دیوان، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی، دوره ۷ جلدی، ششم.

۱۱. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، (۱۳۹۲)، دیوان، به اهتمام: جهانگیر منصور، تهران: نگاه، چ: هفتم

۱۲. عبداللهی، منیژه، (۱۳۸۱)، فرهنگ نامه جانوران در ادب فارسی (بر پایه‌ی واژه

شناسی، اساطیر، باورها، زیبایی شناسی و ...)، چ: نخست، تهران: پژوهنده.

۱۳. عفیفی، رحیم، (۱۳۸۳)، اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی، چ: دوم، تهران: توس.

۱۴. فردوسی، ابوالقاسم حسن، (۱۳۸۳)، شاه نامه، بر اساس نسخه‌ی نه جلدی چاپ مسکو/ زیر نظر ی. ا. برتلس، دوره‌ی دو جلدی، چ: سوم، تهران: ققنوس.

۱۵. فرنبغ دادگی، (۱۳۶۹)، بندهشن، گزارنده: مهرداد بهار، چ: اول، تهران: توس.

۱۶. قلی زاده، خسرو، (۱۳۹۲)، دانشنامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته، تهران: پارسه.

۱۷. کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۶)، نامه‌ی باستان: ویرایش و گزارش شاه نامه فردوسی، ج: هشتم، چ: اول، تهران: سمت.

۱۸. نامه تنسر به گشنسب، (۱۳۵۴)، تصحیح: مجتبی مینوی، چ: اول، تهران: خوارزمی.

۱۹. نظامی‌عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، (۱۳۸۸)، چهار مقاله، تصحیح: علامه محمد قزوینی، تعلیقات: دکتر محمد معین، چ: اول، تهران: زوار.

۲۰. نظامی‌گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۸)، شرفنامه، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، چ: دوم، تهران: زوار.

۲۱. نظامی‌گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۸)، مخزن الاسرار، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، چ: دوم، تهران: زوار.

۲۲. نظامی‌گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۸)، خسرو و شیرین، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، چ: دوم، تهران: زوار.

۲۳. نظامی‌گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۹)، هفت پیکر، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، چ: دوم، تهران: زوار.

۲۴. یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان واره‌ها در ادبیات فارسی، چ: چهارم، تهران: فرهنگ معاصر.